

درس گفتار

دیباچه‌ای به

# فلسفه اخلاق

استاد /

محمد لگنهاوسن

شنبه‌ها ساعت ۱۶ تا ۱۸



اسکای روم  
SKYROOM

جلسه به صورت مجازی از بستر  
اسکای روم برگزار می‌شود



خانه اخلاق پژوهان جوان

[www.EthicsHouse.ir](http://www.EthicsHouse.ir)

 EthicsHouse

جلسه پنجم

درس گفتار

دیباچه‌ای به فلسفه اخلاق

آقای دکتر محمد لگنهاوسن

شنبه ۶ آذر ۱۴۰۰

به قلم: حکمت سجلی

## چکیده:

در این جلسه آقای دکتر محمد لگنهاوسن در مورد نظریه لذت‌گرایی اخلاقی سخن گفتند. ایشان ابتدا به بیان چیستی لذت پرداختند و سپس این مفهوم و این نظریه را از دیدگاه فلاسفه اسلامی و غرب بررسی نمودند. نقدهای لذت‌گرایی مبحث دیگری بود که در این جلسه مطرح شد. در پایان نیز بحث در مورد نظریه‌ها کمال‌گرایی و سعادت‌گرایی را آغاز کردند. در ادامه گزارشی از این جلسه می‌خوانید.

**کلیدواژگان:** لذت‌گرایی، کمال‌گرایی، فضیلت، سعادت، جرمی بنتام، سعادت‌گرایی

## خودمحوری و لذت‌گرایی

بحث امروز درباره لذت‌گرایی است. در جلسات قبل دیدیم که باتلر سعی داشت خودمحوری و لذت‌گرایی را رد کند. ولی صرف‌نظر از مباحث تاریخی، لذت‌گرایی و خودگرایی مستقل از هم هستند، به این معنا که ممکن است کسی به اخلاق خودمحورانه باور داشته باشد و لذت‌گرا نباشد. یعنی معتقد باشد که احکام و تصمیم‌های اخلاقی باید بر اساس منافع خودِ شخص باشد ولی این منافع بر اساس لذت نباشد بلکه مثلاً بر اساس کمالات باشد (ظاهراً بعضی آثار افلاطون و ارسطو نشان می‌دهد که آنها هم چنین دیدگاهی داشته‌اند). و برعکس، ممکن است کسی لذت‌گرا باشد ولی خودمحور نباشد. در این صورت احتمالاً نگرش او چنین باشد که احکام و تصمیم‌های اخلاقی باید بر اساس ملاحظات درباره دیگران باشد و لذت بیشتر را برای دیگران در پی داشته باشد.

لذت‌گرایی هم مانند خودمحوری می‌تواند به توصیفی و هنجاری تقسیم شود. تقریباً همه انواع خودمحوری که در جلسات قبلی درباره‌اش صحبت کردیم در بحث لذت‌گرایی هم می‌تواند این انواع وجود داشته باشد.

با اینکه خودمحوری توصیفی یک نظریه هنجاری نیست، ولی اینکه صادق است یا کاذب برای اخلاق هنجاری مهم است و همین‌طور در مورد لذت‌گرایی؛ اگر این ادعای توصیفی درست باشد که میل به لذت هست و این انگیزه‌ای است برای تمام افعال ما، پس این ادعا که اعمال فقط وقتی ارزش اخلاقی دارند که انگیزه آن بر اساس اراده‌ای باشد که فرد بر اساس وظیفه اخلاقی آن کار را انجام دهد، کاذب می‌شود. اگر این‌طور باشد دیدگاه کانت رد می‌شود.

مثال: برهانی که بر ضد لذت‌گرایی توصیفی است، می‌گوید که میل برای لذت (یا میل پرهیز از درد) پشتیبان تمام انگیزه‌های افعال ما است، حتی وقتی که این انگیزه چیزی است که ما آگاهانه به آن توجهی نداریم. لذت و درد فقط در جاندارانی که یک نظام عصبی دارند یافت می‌شود. جانداران دیگری هستند که شاید انگیزه داشته باشند (مثلاً انگیزه حرکت به سمت نور)، اما نظام عصبی ندارند، مانند گیاهان که به نور جذب می‌شوند، ولی بدون هیچ لذتی. ولی از آنجا که ممکن است گیاهان میل دارند بدون هیچ لذتی به طرف نور بروند. به نظر می‌رسد این مسئله برای جاندارانی که پیشرفته‌تر هستند هم ممکن باشد، حتی انسان‌ها. انسان‌ها هم ممکن است توجهی به میل به لذت نداشته باشند ولی به سمت چیزی که مطلوب می‌دانند بروند.

اگر لذت‌گرا ادعا می‌کند که از لحاظ منطقی ممکن است این اتفاق بیفتد، اما از لحاظ روانشناسی، انسان همیشه به یک انگیزه بر اساس لذت نیاز دارد، باید از لحاظ روانشناسی تجربی نشان دهد که چرا این ادعا را دارد. صرفاً با تصور اینکه لذت می‌تواند همراه شود با ارضای یک میل یا ترجیحات، کافی نیست برای اینکه بگوییم انگیزه اصلی‌مان لذت است. قبل از اینکه لذت‌گرایی هنجاری را بررسی کنیم باید ببینیم لذت و درد چه چیزی هستند.

## **چیستی لذت و درد**

بیشتر فیلسوفان و روانشناسان و پزشکان درباره چیستی لذت کار کرده‌اند. چندین نظریه درباره لذت وجود دارد. از آنجا که از زمان اپیکور بعضی فیلسوفان لذت را به‌عنوان خیر نهایی در نظر گرفته گرفته‌اند، بحث فلسفی در این باره تاریخی طولانی دارد. در تاریخ پزشکی هم درباره لذت و درد بحث شده است.

## **افلاطون و رازی**

گاهی گفته شده این دو یکدیگر را تکمیل می‌کنند، درد فقدان لذت است و لذت فقدان درد. در نظر افلاطون و رازی، لذت این است که یک نظام به حالت طبیعی خودش برگردد و آرامش ایجاد گردد. و وقتی که توازن و آرامش از بین می‌رود، درد ایجاد می‌شود. در این دیدگاه لذت تغییر در حالت است که هنگام ارضاء امیال اتفاق می‌افتد.

## **ارسطو**

در دیدگاه ارسطو وقتی قوه‌ها درست کار می‌کنند لذت به‌وجود می‌آید و به کمال که غایت طبیعی‌شان است، می‌رسند. لذت، غایت یا هدف افعال نیست ولی همراه با رسیدن به آنها است.

دیدگاه ارسطو چندان مشخص نیست. مفسرین ارسطو هم درباره ارتباط بین لذت‌ها، اهداف، فعل‌ها و قوه‌ها دیدگاه‌های مختلفی دارند. ارسطو می‌گوید لذت تکمیل‌کننده کارهایی است که، قوه‌ها انجام می‌دهند و به‌طور طبیعی با افعال همراه می‌شود.

اگر لذت یک کمال است، باید یک هدف باشد، چون طبق دیدگاه ارسطو کمالات اهداف ما هستند. اما ارسطو می‌گوید لذت چیزی است که اضافه می‌شود و هدف متفاوت با آن است و انسان نباید سعی کند به لذت برسد و لذت هدفش باشد. اما وقتی به چیز دیگری که دنبالش هستیم، می‌رسیم لذت همراه با آن می‌آید. حتی گفته شده وقتی که ما سعی در کسب آگاهانه لذت داریم، هیچ‌گاه موفق نمی‌شویم. به این مطلب پارادوکس لذت‌گرایی<sup>۱</sup> می‌گویند.

---

**از آنجا که از زمان اپیکور بعضی فیلسوفان لذت را به‌عنوان خیر نهایی در نظر گرفته گرفته‌اند، بحث فلسفی در این باره تاریخی طولانی دارد. در تاریخ پزشکی هم درباره لذت و درد بحث شده است.**

---

در طول تاریخ مشاهده شده که وقتی مردم به‌طور آگاهانه سعی دارند به لذت برسند، موفق نمی‌شوند. این لذت غالباً در آن کاری که می‌کنند، گم می‌شود. مثلاً اگر کسی هنگام اجرای موسیقی خودش را فراموش کند و کاملاً در موسیقی غرق شود لذت آنجا پیدا می‌شود. ولی وقتی که کسی با هدف لذت بردن، موسیقی می‌نوازد به لذت نمی‌رسد. در ورزش هم هنگامی لذت وجود دارد که به خود ورزش توجه شود، نه به لذت ورزش.

این ایده که لذت وقتی می‌آید که به دنبال آن نباشیم، قدمت زیادی دارد. در متن بودایی داماپادا<sup>۲</sup> هم به این ایده اشاره شده است.

## هنری سیجویک

هنری سیجویک<sup>۳</sup> می‌گوید: آنهایی که به دنبال لذت هستند، لذت کمتری را می‌یابند. آنها که از درد پرهیز می‌کنند بیشتر درد به سراغشان می‌آید. این موضوع باعث شد که ایشان نقش لذت‌گرایی در نظریه اخلاقی خودش را اصلاح کند. سیجویک سودگرا بود و در مورد او گفته می‌شود سومین (بن‌تام اولی و میل دومی) و آخرین سودگرای بزرگ است.<sup>۴</sup>

---

<sup>1</sup> Paradox of hedonism

<sup>2</sup> Dampada.

<sup>3</sup> Henry sichwick.

<sup>4</sup> البته بعد از او سودگرایان دیگری هم بودند ولی این طور در مورد او گفته می‌شود.

در زبان انگلیسی می‌گویند: *in order to be got pleasure must be forgot to be got*، یعنی اگر می‌خواهید به لذت برسید باید لذت‌ها را فراموش کنید.

## اپیکور

نکته مهم دیگر ارسطو در بحث لذت این است که می‌گوید لذت درجه دارد. لذت‌های بالاتر مربوط به قوه‌های بالاتر هستند، و لذت‌های پایین‌تر مربوط به قوه‌های پایین‌تر. پیروان اپیکور هم لذت‌ها را به پست و شریف تقسیم کرده‌اند. آنها می‌گویند که ما باید از رفتن به دنبال لذت‌های پست خودداری کنیم، به این علت که ما توان کسب لذت‌های شریف‌تر را داریم. امروزه لغت *hedonism* را معمولاً برای کسی که به دنبال لذت‌های دنیوی است، و هیچ توجهی به اصول اخلاقی ندارد، استفاده می‌کنند. تعریف فیلسوفان قدیم از لذت‌گرایی چنین نوعی از لذت نبوده است. اپیکور می‌گوید ما باید به دنبال لذت‌های شریف‌تر باشیم نه لذت‌های پست. اما امروزه کسی را که فقط به لذت‌های دنیوی و حسی توجه دارد، *epicurean* می‌خوانند. در حالی که اپیکور منظورش از لذت چنین لذتهایی نبود.

## ابن سینا

ابن سینا نیز به‌عنوان فیلسوف و پزشک به تحلیل لذت علاقه داشت. او در آثار پزشکی خود، درس‌هایی را که درباره درد در نظریات جالینوس یافت می‌شد، اصلاح کرد. جالینوس درد را به چهار نوع تقسیم کرده بود، و ابن سینا یازده نوع دیگر را به این چهار نوع اضافه کرد. ابن سینا مباحثی را درباره راه‌های کاهش درد بیان کرده است. او می‌گوید که درد تحریکی است که باعث عدم هماهنگی می‌شود، و برعکس، لذت تحریکی است که باعث توازن و هماهنگی می‌شود.

## جرمی بنتام<sup>5</sup>

بنتام یک اصلاح‌گرای قانونی و بنیان‌گذار سودگرایی بود و طرفدار لذت‌گرایی. لذت‌گرایی او بر اساس استدلال‌های حقوقی بود و به دنبال یک ملاک عینی برای بنیان تمام ارزش‌ها می‌گشت. او ادعا می‌کرد که اصل تمام ارزش‌ها، بر اساس لذت و درد است. در لذت و درد امور عینی و ارزش‌های اصلی به هم می‌پیوندند. خیلی مشخص نیست که بنتام چگونه لذت را از سعادت، خیر، سود و امتیاز متمایز می‌کند، به این خاطر که هدفش اصلاح قوانین انگلیس بود. ایشان فکر می‌کرد که، فرقی ندارد درباره کدام یک از آنها بحث می‌کنیم، باید سعی کنیم سود بیشتر برای اکثریت فراهم شود.

بنتام در مورد لذت‌گرایی می‌گوید: طبیعت انسان‌ها تحت سلطه دو صاحب است، یکی درد و یکی لذت. برای انسان، درد و لذت است که نشان می‌دهد که چه باید کرد و هم تعیین می‌کند چه کاری انجام خواهیم داد. از یک طرف معیار درست و

<sup>5</sup>. Jeremy Bentham

نادرست، و از جهت دیگر زنجیره علت و معلول تحت سلطه همان لذت و درد است. لذت و درد در هر سخنی که می‌گوییم، هر فکری که می‌کنیم و هر کاری که می‌کنیم، مسلط هستند. هر تلاشی که می‌کنیم تا از سلطه آنها سرکشی کنیم، فقط اثبات می‌کند که ما تحت کنترل آنها هستیم.<sup>6</sup>

بنتام و اپیکور به عنوان یک اصل در روانشناسی انسان قبول دارند که مردم به دنبال لذت هستند و از درد پرهیز می‌کنند. ولی هر دو هم می‌گویند، لذت و درد همیشه حسی نیست. مثلاً بنتام یک فهرست چهارده‌گانه از لذت‌های بسیط مطرح می‌کند و می‌گوید ثروت داشتن نوعی لذت است، اما با تقوا بودن هم نوعی لذت است. کمک کردن به دیگران هم لذت است.

بنتام فهرستی از انواع درد دارد، و ایده بنتام برای اصلاح قانون در انگلیس این بود که باید روشی برای محاسبه کردن مقدار

لذت و درد پیدا کنیم. لازم است بدون اینکه دردی زیاد شود، جرمی صورت نگیرد. حتی برای مجرم‌ها نیز باید چنین اتفاقی بیفتد. در سودگرایی بنتام به جای اخلاق غایت‌گرایی افلاطون و ارسطو، نتیجه‌گرایی دیده می‌شود.

شبهه اشکالاتی که در خودمحوری و دیگرمحوری یافت می‌شود، در لذت‌گرایی نیز موجود است.

---

امروزه لغت hedonism را معمولاً برای کسی که به دنبال لذت‌های دنیوی است، و هیچ توجهی به اصول اخلاقی ندارد، استفاده می‌کنند. تعریف فیلسوفان قدیم از لذت‌گرایی چنین نوعی از لذت نبوده است. اپیکور می‌گوید ما باید به دنبال لذت‌های شریف‌تر باشیم نه لذت‌های پست.

---

اگر لذت را این‌گونه تعریف کنیم که هرگاه کسی به هدفش برسد، به لذت می‌رسد، یا بگوییم لذت از لحاظ تحلیلی برابر است با رسیدن به هدفی که شخص دارد، و انگیزه از لذت برابر است با این انگیزه که به حالتی برسیم که وقتی به هدفمان می‌رسیم، آن را تجربه می‌کنیم، در این صورت لذت‌گرایی، اصلاً اطلاعاتی نمی‌دهد و نظریه هنجاری تهی می‌شود و فقط تعریفی از لذت ارائه می‌دهد.

اگر لذت به حس خاصی تعریف شود، آنطور که در پزشکی آن را تعریف می‌کنند، در این صورت هم اصلاً نمی‌توان آن را نظریه‌ای توصیفی در مورد انگیزه اعمالمان به حساب آورد، چه برسد به این که نظریه‌ای هنجاری درباره این که چه باید کرد، باشد.

---

<sup>6</sup> Nature has placed mankind under the governance of two sovereign masters, pain and pleasure. It is for them alone to point out what we ought to do, as well as to determine what we shall do. On the one hand the standard of right and wrong, on the other the chain of causes and effects, are fastened to their throne. They govern us in all we do, in all we say, in all we think: every effort we can make to throw off our subjection, will serve but to demonstrate and confirm it.

همان طور که خودمحورها و دیگرمحورها باید مسئله تعارض و تناقض میان منافع را حل می‌کردند، لذت‌گراها هم با مسئله تناقض و تعارض در لذت‌ها مواجه هستند. لذت‌گرا باید نشان دهد کدام لذت نسبت به دیگر لذت‌ها برتری دارد، تا بتواند مسئله تعارض لذات را حل کند. لذت‌گراها معمولاً لذت‌ها را به دو دسته لذت‌های شریف و لذت‌های پست تقسیم می‌کنند و می‌گویند لذت‌های شریف اولویت دارد. و تفاوت میان پست و شریف است که اهمیت اخلاقی و هنجاری پیدا می‌شود.

## لذت‌گرایی و اخلاق دینی

نکته‌ای را هم در مورد سازگاری لذت‌گرایی با تعلیمات دینی بگویم. معمولاً این طور تصور می‌شود که اخلاق دینی کاملاً ضد لذت‌گرایی است. لذت‌گراها می‌گویند ما باید به دنبال لذت باشیم، در حالی که دین می‌گوید چه دوست داشته باشیم و چه دوست نداشته باشیم، باید کاملاً مطیع دستورات خدا باشیم. اما تعدادی از متفکرین دینی نوعی لذت‌گرایی را تأیید کرده‌اند. مثلاً ابن‌سینا فهمی از لذت پیشنهاد می‌کند که تفاوت بین لذت‌های شریف و پست را به تفاوت‌های قوه‌های انسان برمی‌گرداند. ایشان اشاره می‌کند که بالاترین و کاملترین لذت را، کسی می‌تواند کسب کند که کاملاً مطیع خدا باشد. در زبان دینی کسب لذت و پرهیز از درد اهمیت دارد و برای فهم بهشت و جهنم ضروری است؛ مجازات ما برای گناهانمان درد است و پاداش کار خوب لذت بهشت است.

البته داستانی از یک فرد دینی نقل شده که ایشان یک مشعل و یک سطل آب داشته و می‌گفته می‌خواهم بهشت را بسوزانم و آتش جهنم را خاموش کنم، تا مردم برای عشق به خدا دنبال خدا باشند، نه برای ترس و میلی که برای لذت است. لذت‌گرایان جواب می‌دهند که رسیدن به خدا بدون هیچ دغدغه آگاهانه برای منافع خود، بالاترین نوع لذت را ایجاد می‌کند و یک معرفت غیر آگاهانه یا نیمه آگاهانه، انگیزه چنین چیزی است.

آیا چنین جوابی قانع‌کننده است یا نه؟ پاسخ این سؤال را موکول می‌کنم به زمان دیگری. ولی توجه داشته باشید که نمی‌توان خیلی سریع گفت اخلاق دینی با لذت‌گرایی سازگار نیست.

## نقدهای لذت‌گرایی

همان طور که در جلسات قبل هم دیدیم، خودمحوری، دیگرمحوری و لذت‌گرایی هر سه به‌عنوان نظریه‌های هنجاری مسائل مشترکی دارند. و همین طور اگر این سه نظریه یا انقدر اهداف را بسته و بادقت فرض بگیرند یا انقدر وسیع در نظر بگیرند که گویی هیچ محتوایی ندارند، نظریه دچار مشکل می‌شود. چون وقتی هیچ محتوایی نداشته باشد نمی‌تواند هدایت‌گر باشد و نظریه‌ای هنجاری است که محتوایی داشته باشد.

مثلا دیگر محوری را فرض بگیرید؛ اگر کسی بگوید باید کاری را انجام دهیم که بدون هیچ تبعیضی به نفع همه باشد، ابتدا باید بدانیم که منافع دیگران چه چیزهایی هستند. بنابراین نظریه باید دقیقاً مشخص کند منظور از منافع، چه منافی است. اگر گفته شود منافع را بر اساس ارضای ترجیحات باید متوجه شد، باید این را نیز فرض بگیریم که ممکن است مردم ترجیحاتی متفاوت از چیزی که دیگر محوری توصیه می‌کند، داشته باشند. بنابراین اگر همه افراد دیگر محور باشند، و همه بخواهند منافع دیگران را ارضا کنند، هیچ کس نمی‌تواند متوجه شود چه کاری باید انجام داد و دور یا تسلسل ایجاد می‌شود. ولی اگر منافع به طور تجربی تعریف شود، یعنی گفته شود منافع مردم آن است که خودشان بخواهند، این سؤال پیش می‌آید که چرا باید به دنبال منافع به چنین معنایی باشیم؟ خیلی اوقات انسان‌ها به دنبال منافی هستند که برای‌شان خوب نیست. چرا باید حکم‌های اخلاقی ما بر اساس چیزی باشد که مردم می‌خواهند؟ این اشکال نسبت به خودمحوری و لذت‌گرایی هم وارد است.

مسئله دیگر تناقض یا تنش بین منافع است. مثلاً فرض کنیم در لذت‌گرایی، کاری می‌کنم که لذتی برای من دارد و اگر یک کار دیگری می‌کنم، نوع دیگری لذت پیدا می‌شود. پس راهی لازم است تا لذت‌ها را اندازه بگیریم و مقایسه کنیم.

---

**نتیجه‌گرایی می‌گوید فقط نتیجه فعل برایش مهم است و فرقی ندارد که در ذهن فاعل چه می‌گذشته و نیتش چه بوده است، و فقط به نتیجه و معلول فعل نگاه می‌کند. اما غایت‌گرایی می‌گوید که نیت و هدف، و اینکه فاعل دنبال چه بوده، اهمیت دارد.**

---

وقتی لذت‌گرا به دنبال ملاک برای درجه‌بندی کردن لذت‌ها است، نظریه‌پردازی اخلاقی شروع می‌شود.

به دنبال لذت بودن مهم نیست، مهم این است که به لذت بالاتر و شریف‌تر را بیابیم. اپیکور به پیروانش می‌گوید که ما باید به دنبال لذت‌های شریف‌تر برویم. هر وقت به دوراهی رسیدیم باید به دنبال راهی برویم که، لذت شریف‌تری در آن است. ولی شریف‌تر کدام است؟

در این بحث ظاهراً باید بر اساس لذت، حکم اخلاقی داشته باشیم، اما در حقیقت آن چیزی که اینجا محوری است، تفاوت بین لذت‌های شریف و پست است.

یک خودگرا، دیگرگرا یا لذت‌گرا می‌تواند بگوید ما یک نظریه اخلاقی داریم، و باید برای آن ملاک‌های دیگری هم بیابیم؛ اما وقتی که ملاک‌هایی غیر از لذت یا منافع خود می‌آورند، نشان می‌دهد که خودمحوری یا لذت‌گرایی به تنهایی نمی‌تواند یک نظریه اخلاقی هنجاری، بدون کمک نظریه‌های دیگر فراهم کند.

**سؤال:** لذت با تجربه در ارتباط است. آیا ما باید یک بار لذت را تجربه کرده باشیم، تا تشخیص دهیم حالتی که داریم یک لذت است؟



**جواب:** از قدیم فرض می‌کردند لذت چیزی است که حاصل تجربه است. البته در قدیم مفهوم تجربه خیلی پیشرفته نبود و بعداً در فلسفه بیشتر به این مفهوم پرداخته شد. ولی با توجه به مفهوم تجربه‌ای که در حال حاضر داریم، می‌گوییم از قدیم فرض بر این بود که لذت و درد انواع تجربه هستند، یا حالت‌هایی هستند که تجربه‌ها دارند. مثلاً می‌گویند وقتی که این هماهنگی به یک حالت آشفتگی تبدیل شود، درد پیش می‌آید، و این حالتی است که شخص در درون خودش تشخیص می‌دهد. ولی این سؤال خوبی است، از این جهت که این پرسش را پیش می‌کشد که آیا ممکن است لذت‌هایی داشته باشیم که هیچ تجربه‌ای نسبت به آن نداریم؟ یا دردی که هیچ آگاهی از آن نداریم؟

## نظریه‌های سعادت‌گرایی و کمال‌گرایی

در حال حاضر در مورد نظریه‌های غایت‌گرایانه صحبت می‌کنیم. و خودگرایی، دیگرمحوری و لذت‌گرایی نظریات غایت‌گرایانه هستند و در مورد هدف صحبت می‌کنند.

دو نظریه کمال‌گرایی و سعادت‌گرایی<sup>۷</sup> نیز غایت‌گرایانه هستند. ارتباط بین این دو نزدیک است، برخی می‌گویند که مترادف هستند، اما بعضی هم طوری تعریف می‌کنند که قابل جمع نیستند. این نظریه‌ها را نتیجه‌گرایانه نیز می‌توان دانست و به معنای دقیق کلمه غایت‌گرایانه نیستند. ولی اینجا می‌خواهیم درباره نظریه‌های غایت‌گرایی صحبت کنیم. قبل از آن باید بگوییم تفاوت نتیجه‌گرایی و غایت‌گرایی چیست.

نتیجه‌گرایی می‌گوید فقط نتیجه فعل برایش مهم است و فرقی ندارد که در ذهن فاعل چه می‌گذشته و نیتش چه بوده است، و فقط به نتیجه و معلول فعل نگاه می‌کند. اما غایت‌گرایی می‌گوید که نیت و هدف، و اینکه فاعل دنبال چه بوده، اهمیت دارد. غایت‌گرا می‌گوید باید نیت و هدف یک فعل را بدانیم تا یک فعل درست را از نادرست تشخیص بدهیم.

لغت انگلیسی perfect از لغت لاتینی perfectus گرفته شده و perfectus هم ترجمه لاتینی لغت یونانی téleios است. و این لغت برای چیزی استفاده می‌شود که به غایت و هدف طبیعی‌اش می‌رسد. وقتی چیزی به غایت طبیعی‌اش یا «تلوس» می‌رسد کامل می‌شود.

Eudaimonia هم یک لغت یونانی است که غالباً در زبان انگلیسی به happiness ترجمه می‌شود. ولی این ترجمه جالبی نیست. چون معمولاً منظور از happiness حالتی است که بعد از تفریح یا مثل آن ایجاد می‌شود، در صورتی که طبق آثار افلاطون و ارسطو و ابن‌سینا، happiness یک حالت درونی و احساسی نیست که بعد از تفریح ایجاد شود.

Human flourishing و Felicity هم معادل‌های انگلیسی دیگری است که برای یودایمونیا استفاده می‌کنند.

<sup>7</sup> eudaimonism

یودایمونیا مثل کلیدی است برای اخلاق ارسطو. ارسطو می‌گوید که هدف نهایی زندگی انسان سعادت یا یودایمونیا است. ولی یودایمونیا حالتی نیست که وقتی رخ دهد که همه کارهای یک انسان تمام شود و همه باموفقیت انجام شود. بلکه در نظر ارسطو سعادت، حالت فاعل است. یعنی حالتی است که وقتی رخ می‌دهد که همه چیز روبه‌راه است و همه چیز درست کار می‌کند و هماهنگی حاکم است. اگر سعادت را به هدف نهایی زندگی انسان تعریف کنیم، و یک نظریه هنجاری غایت‌گرایانه داشته باشیم که بگوید باید به دنبال یودایمونیا باشیم، این نظریه اطلاعات کافی به ما نمی‌دهد. نظریه‌ای در این حد، به ما نمی‌گوید چه طور باید یک حکم اخلاقی اتخاذ کنیم. و این اشکالی است که به خودمحوری و لذت‌گرایی هم وارد شد.

ارسطو به این مسئله آگاهی داشت. و می‌گوید باید تبیین کنیم که سعادت چه چیزی است و باید به این مفهوم محتوا دهیم، باید مشخص کنیم در اخلاق سعادت‌گرایانه چه نوع زندگی‌ای را توصیه می‌کنیم. پرسشی که ارسطو مطرح می‌کند این است

که: چه نوع زندگی‌ای باید داشته باشیم تا بتوانم

بهترین زندگی را داشته باشیم؟ زندگی سعادت‌مندانه کدام است؟

ارسطو می‌گوید برای پاسخ به این سؤال ابتدا باید مشخص کنیم یودایمونیا یا سعادت چیست. از نظر او سعادت لذت نیست. چون قابل تصور است کسی که حالش خوب است و لذت کسب می‌کند، ولی به معنای ارسطویی سعادت‌مند نباشد. هرچند که سعادت لذت نیست ولی از نظر ارسطو لذت همیشه همراه با

---

### فضیلت‌های عملی در زندگی سیاسی جریان دارند و

فضیلت‌های نظری در زندگی متفکرانه. ارسطو هر دو را مهم

می‌داند ولی در میان متفکرینی که در مورد فلسفه ارسطو

صاحب‌نظر هستند، اختلاف‌نظر وجود دارد که آیا کسی می‌تواند

مانند یک فیلسوف زندگی متفکرانه داشته باشد و در عین حال

فعالیت‌های سیاسی داشته باشد؟

---

یودایمونیا می‌آید. ارسطو سعادت را ثروت هم نمی‌داند. شخصی را فرض کنید که فکر می‌کند خیلی ثروتمند است، در صورتی که چنین نیست و این فقط توهم او است.

از نظر ارسطو سعادت حالتی است که فضیلت‌ها بروز پیدا می‌کنند. و فضیلت‌ها آن فضیلت‌هایی است که عقل می‌گوید. از نظر ارسطو عقل وجه تمایز انسان و حیوان است. و عقل به دو دسته نظری و عملی تقسیم می‌شود. بنابراین دو گزینه برای زندگی آرمانی از نظر ارسطو وجود دارد که با فضیلت‌های عملی و فضیلت‌های نظری مطابقت دارند. فضیلت‌های عملی در زندگی سیاسی جریان دارند و فضیلت‌های نظری در زندگی متفکرانه. ارسطو هر دو را مهم می‌داند ولی در میان متفکرینی که در مورد فلسفه ارسطو صاحب‌نظر هستند، اختلاف‌نظر وجود دارد که آیا کسی می‌تواند مانند یک فیلسوف زندگی متفکرانه داشته باشد و در عین حال فعالیت‌های سیاسی داشته باشد؟ این روشن نیست. بعضی می‌گویند: ارسطو فکر می‌کرد که جمع هر دوی اینها محال است. ولی روشن است که ایشان فکر می‌کرد که تأملات از امور سیاسی شریف‌تر هستند. به

این علت که ایشان می‌گفت، تأملات و فکر ما درباره چیزهایی است که عوض نمی‌شوند. ولی امور سیاسی و فکر عملی را برای چیزهایی که دائماً عوض می‌شود، استفاده می‌کنیم. چیزی که عوض می‌شود، پست‌تر از چیزی است که ثابت می‌ماند. البته می‌توان بر این نظر اشکال وارد کرد که بر چه مبنای چیزی که عوض می‌شود پست‌تر است؟ ولی این دیدگاه رایج به خصوص در افلاطون است.

بنابراین یک نظریه غایت‌گرایانه درباره سعادت به‌عنوان یک اخلاق فضیلت‌محور در فلسفه ارسطو شکل می‌گیرد. لغت یونانی برای فضیلت *arete* است. آرته یعنی چیزی که حال عالی دارد و با *virtue* که در زبان انگلیسی استفاده می‌کنند تفاوت دارد. مثلاً اگر کسی از لحاظ فیزیکی قوی است معمولاً به او نمی‌گوییم فضیلت دارد. ولی ارسطو معتقد است این هم *arete* حساب می‌شود. عام است، هم برای خیرهای فیزیکی و هم کمالاتی که انسان دارد.

این نگرش که *arete* یا فضیلت به‌عنوان شرط لازم برای توفیق در زندگی است را در خیلی از فیلسوفان یونان باستان می‌بینیم. اپیکور گفت همه برای رسیدن به لذت باید فضیلت داشته باشند. سقراط و افلاطون می‌گویند: فضیلت شرط لازم و کافی برای سعادت است. ولی برای ارسطو فضیلت لازم است اما کفایت نمی‌کند.

ارسطو می‌گوید فضیلت برای سعادت کافی نیست. چون مثلاً یک تصادف، تمام چیزهای ارزشمند را برای یک نفر از بین می‌برد و فرقی ندارد چه قدر با فضیلت زندگی کرده باشد، و این فرد بعد از آن تصادف از نظر ارسطو سعادتمند نیست. فرق مهمی بین غایت‌گرایی ارسطو و اخلاق دینی وجود دارد. رواقیون خلاف ارسطو گفتند که این بلاهای بیرونی هیچ اثری بر شخص حکیم و خردمند ندارد.

طبق نظر رواقیون کسی که حکیم است نسبت به امور خارجی بی‌تفاوت است و فضیلت، یعنی آن حالت درونی اهمیت دارد. رواقیون درباره محتوای فضیلت‌ها هم با ارسطو تفاوت داشتند. رواقیون می‌گویند که شخص باید اراده قوی داشته باشد و نباید یک سعادتمند، ضعف اراده داشته باشد. وسواس و حالت‌های بیرونی مانند ترس، خشم، ناراحتی نباید هیچ تأثیری روی حکیم رواقی داشته باشد. او آرامش دارد و نگاه می‌کند چه چیزهایی در کنترلش است و روی آنها تمرکز می‌کند. رواقیون تأکید دارند که نباید کسی عکس‌العمل عاطفی بیش از حد داشته باشد. وقتی که یک اتفاق خوب می‌افتد نباید خیلی خوشحال شود و در هنگام اتفاقات بد هم خیلی ناراحت نشود. داستانی نقل می‌کنند که پسر یکی از رواقیون از دنیا رفت، به او خبر دادند پسر فوت کرده است، اما او هیچ عکس‌العمل عاطفی نشان نداد؛ به گفتند چرا بی‌تفاوت هستی؟ گفت: بی‌تفاوت نیستم ولی می‌دانستم که او هم فانی است. این نظریه‌های غایت‌گرایی بر اساس سعادت بیشتر ارسطویی هستند. اما نگرش اکثر نظریه‌پردازهای اسلامی و حتی غیراسلامی امروز، ارسطویی است. بیشتر نظریه‌پردازان اخلاقی مهم مسلمان و مسیحی کم و بیش چارچوب ارسطویی درباره سعادت را قبول کرده‌اند. ویژگی‌های نظریه‌های سعادت را به هفت نکته خلاصه می‌کنیم.

اول. سعادت یک راه زندگی است، حالتی ثابت و انفعالی نیست بلکه فعال است.

دوم. سعادت ملاکی است که بر اساس آن می‌توانیم حکم‌های اخلاقی و انگیزه‌های اخلاقی را ارزش‌یابی کنیم. خوب بودن سعادت به این خاطر نیست که آن را می‌خواهیم بلکه باید آن را بخواهیم به خاطر اینکه خوب است. یک زندگی با فضیلت بهترین نوع زندگی است و ما باید به دنبالش برویم.

سوم. سعادت حالتی نیست که در آخر و وقتی چیزهای دیگر محیا شد، به آن برسیم، و این طور نیست که چیزهای دیگر ابزاری برای رسیدن به آن باشند. سعادت شامل چیزهایی است که فی‌نفسه خوب هستند. مانند لذت، شجاعت، معرفت، سلامتی، و دوستی. اینها وسیله برای رسیدن به سعادت نیستند، بلکه اینها حالت شخص سعادت‌مند را ابراز می‌کنند.

چهارم. سعادت در افراد و جامعه‌های مختلف به خاطر استعدادها و افراد و جوامع مختلف، تفاوت دارد.

پنجم. سعادت یک غایت بیرونی نیست.

ششم. سعادت را می‌توانیم همراه با دیگران، نه به‌عنوان فرد جدا از دیگران، در جامعه پیدا کنیم. دوستی و ایثار نوعی ارتباط اجتماعی است که لازمه رسیدن به سعادت است.

هفتم. باید با استفاده از عقل کشف کنیم چه چیزی خوب و چه چیزی بد است. چه چیزی فضیلت یا رذیلت است. چه چیزی زندگی انسان را بهبود می‌بخشد و چگونه به این خیرها می‌رسیم.

فونیسس یا حکمت عملی فعالیت است که شخص به‌خاطر رسیدن به کمالات خودش انجام می‌دهد. نظریه‌های ارسطویی در اخلاق که می‌گویند هدف زندگی سعادت است، نظریه‌هایی فضیلت‌محور هستند، به خاطر اینکه فضیلت ذاتاً در سعادت است. یعنی در تعریف سعادت فضیلت پیدا می‌شود.

اخلاق بر اساس سعادت را اخلاق کمال‌گرا می‌گویند چون فضیلت‌ها کمالات هستند. کسی که فضیلتی دارد کامل‌تر است از کسی که آن فضیلت را ندارد. مثلاً کسی که تعادل دارد در کنترل امیال، کامل‌تر است نسبت به کسی که تعادل ندارد. چون نفس انسان را به سه قوه اصلی تقسیم کرده‌اند، سه فضیلت اصلی هم شکل می‌گیرد؛ تعادل، شجاعت و حکمت. و فضیلت چهارمی هم اضافه کرده‌اند که وقتی این سه قوه تحت رهبری عقل سازگاری داشته باشند، شکل می‌گیرد و آن عدالت است. به این چهار فضیلت، فضیلت‌های اصلی می‌گویند. ولی فضایل دیگری هم وجود دارد که هر یک زیرشاخه یکی از این چهار فضیلت اصلی است. همه فضیلت‌ها زیرشاخه یکی از این چهار فضیلت هستند. در تفسیر المیزان علامه طباطبایی یک نمودار درختی از این چهار فضیلت اصلی و زیرشاخه‌های آن ترسیم کرده‌اند.